

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه دهم- درس خارج فقه- فقه القضاء

روایت ابی خدیجه و بحث های سندی و دلالتی

روایت دوم معروف است به مشهوره ابی خدیجه «روی الشیخ» شیخ طوسی «باسناده عن محمد بن علی بن محبوب». می دانید جناب شیخ طوسی در تهذیب الاحکام مستقیماً از محمد بن علی بن محبوب نقل نمی کند. این جا چند نفر واسطه هستند. در این جا نگفته است که واسطه ها چه کسانی هستند ولی در آخر تهذیب یک جا گفته که من هر چه از محمد بن علی بن محبوب نقل کردم، واسطه این ها هستند و چند نفر را نام می برد، همه شان هم معتبر هستند. همچنین شخصیت بعد احمد بن محمد، حسین بن سعید اهوازی، ابو الجهم، ابو الخدیجه که بعد می گوید: «بعثنی ابو عبدالله (علیه السلام) إلى اصحابنا» به همین خاطر چون روایت می رسد به ابو خدیجه و او می خواهد فرمایش امام را نقل بکند، می گویند: مشهوره ابو خدیجه.

ابو خدیجه اسم اصلیش سالم بن مکرم است. سند را برمی گردیم، چون سند برایمان مهم است. ایشان می گوید: امام صادق من را فرستادند به شیعیان و فرمودند که به اصحاب بگو، به شیعیان بگو: «ایاکم إذا وقعت بینکم خصومة أو تدارى بینکم فی شیء من الأخذ و العطاء أن تتحاكموا إلى أحد من هؤلاء الفساق»، «ایاکم» برای تحذیر است. بپرهیزید که اگر بینتان خصومتی یا تداری - تداری یعنی کشمکش، آن هم یک نوع خصومت است - یک نوع درگیری پیش آمد «أن تتحاكموا» بترسید از این که مراجعه بکنید - تحاکم دیروز هم معنا کردیم یعنی مراجعه برای فصل خصومت - به یکی از این فساق. بالاخره این ها قاضی گذاشتند اما به این ها مراجعه نکنید.

«اجعلوا بینکم رجلا ممن قد عرف حالنا و حرامنا» بگردید یک نفر بین خودتان قرار بدهید که حلال و حرام ما را بداند. حالا این جا در بعضی از نقل ها آمده، «إلی رجل منکم» که «عرف حالنا حرامنا» یا «شیئا من قضائنا» یک چیزهایی از حکم قضایی ما بداند. یعنی بداند که چطور باید قضاوت بکند، پرونده را چطور داوری بکند. حالا علما از این عبارت برداشت اجتهاد کردند که «عرف حالنا و حرامنا» یا یک جای دیگر می گوید: یک چیزی از قضای ما را و داوری های ما را بداند، بداند که اگر ما باشیم چطور داوری می کنیم، همان طور داوری بکند، گفتند: یعنی مجتهد باشد. حالا إن شاء الله می گذارید در بحث شرایط... خیلی بحث نفس گیری هم هست که شرایط قاضی، آن جا بحث می کنیم. فرمودند: یک نفر پیدا بکنید بین خودتان قرار بدهید و من این شخص را قاضی قرار دادم. «فإني قد جعلته قاضيا» این سمت را من به او میدهم. تمام بحث سر همین است که این حدیث دلالت می کند منصب قضاوت به صرف انتخاب افراد نیست. افراد باید بروند بگردند یک مجتهد پیدا بکنند و بین خودشان قرارش بدهند. چون در آن سیستمی نبوده که قاضی یک جایی باشد و دادگاهی باشد، باید بروند پیدا بکنند. بعد امام فرمودند: وقتی شما انتخابش کردید، شناساییش کردید و قرار شد بین شما قضاوت بکند، من این را قرارش دادم به عنوان قاضی. این جا با این که قاضی، قاضی تحکیم است، یعنی دو نفر انتخاب می کنند، چون دو رقم قاضی داریم. قاضی غیر تحکیم، قاضی تحکیم. در عین حال امام می گویند قاضی تحکیم را من باید نصبش بکنم و من نصبش کردم.

حالا آن کسانی که می خواهند بگویند این حدیث دلالت می کند بر منصب قضاوت، می گویند: امام صادق اگر انتخاب خود افراد کافی بود، مثل این که در نماز جماعت فرمودند برو یک عادل پیدا بکن، پشت سرش اقتدا بکن، دیگر نگفتند من قرارش دادم. یا

فرمودند اگر می‌خواهید طلاق بدهید، برو دو تا عادل پیدا بکن و صیغه طلاق را بخوان. نفرمودند من قرارش دادم، شاهد طلاق. برو تو عادل پیدا بکن، خود به خود می‌شود شاهد. اما این‌جا می‌گویند: نه برو پیدا بکن و من قرارش دادم. می‌گویند: این حکم هم ابدی است با توضیحاتی که دادم.

بعد فرمودند: «و إياكم أن يخاصم بعضكم بعضا إلى السلطان الجائر» نروید در دستگاه این‌ها، مدام مراجعه نکنید به دربار این‌ها، سلطان جائر. حال این سلطان جائر می‌تواند قاضی باشد، می‌تواند سیاست مداران باشند. چون زمان ائمه دو دستگاه بود. یک سری قضات بودند، قضات سنی، قضات غیر شیعه که دستگاه قضایی کشورها را داشتند. یکی هم سلطان بود، والی بود. ممکن هم است بگوییم: آن «أن تتحاكموا إلى أحد من هؤلاء الفساق» منظور قضات فاسق است، قضات سنی است. این سلطان جائر مراد سیاستمدارها است که در این روایت هم مراجعه به قضات سنی فاسق را امام منع کردند، هم مراجعه به سلاطین را.

این روایت را شیخ حرّ در وسائل دارد، با یک مقدار تفاوت. مثلاً شیخ حرّ دارد: «قد جعلته عليكم قاضيا» در حالی که خود منبع وسائل «عليكم» ندارد. «جعلته قاضيا» ولی خوب معلوم است آن هم که ندارد، مراد هست. یا آن تفاوتی که گفتیم. در این روایت دارد: «قد عرف حلالنا و حرامنا» اما در بعضی از نقل‌ها آمده: «شيئا من قضائنا»، «قضائنا» در کتب فقهی آمده، ظاهراً هم اشتباه است. «عرف من قضائنا» چیزهایی از قضاوت‌های ما بدانند. بعد قضاوت بکنند و من این را قرارش دادم.

از نظر سند - سند را خواندیم - دو نفر مشکل سند این روایت هستند. یکی جناب ابو الجهم است، یکی جناب ابو خدیجه است. در مورد ابو الجهم اولاً این ابو الجهم چه کسی است؟ گفتند که ایشان بین دو نفر مشترک است. ابو الجهم کنیه دو نفر است. یکی بکیر بن أعین، برادر زراره. و دیگری ثویر بن ابی فاخته. ابو الجهم کنیه این دو نفر است. اگر بکیر بن أعین باشد در این روایت، این ثقة است، معتبر است و روایتش بدون دغدغه قابل قبول است، روایت می‌شود معتبره، به قول آقایان صحیحه. اگر ثویر باشد بن ابی فاخته، این آقا گفتند شیعه است، ستایش هم کردند از او ولی نگفتند ثقة. اگر یک شیعه ممدوح در سند روایت باشد، روایت می‌شود حسن. حسن به روایتی می‌گویند که همه رجالش یا یکی از آن ولو یک نفر آن رجالی ممدوح، تضعیف نشده، اما توثیق هم نشده، ستایش شده، می‌گویند حسن.

راجع به اعتبار روایت حسن اختلاف است. بعضی‌ها می‌گویند روایت حسن مثل روایت موثقه، مثل روایت صحیحه باید فتوا بدهیم، بعضی می‌گویند روایت حسن مثل روایت ضعیف است، قابل فتوا نیست. مگر این‌که یک چیزهای دیگر کمکش بکنند. این از نظر مبانی. البته خود ما معتقدیم که روایت اگر حسن باشد، صرف حسن بودن کفایت نمی‌کند ولی مثل این‌جا یک قرائنی کمک می‌کند که به مسند اعتبار می‌نشینند. البته بعضی به جای ابو الجهم، دارند هارون بن جهم. من دنبال می‌کردم هارون بن جهم چه کسی است؟ هارون بن جهم می‌شود نوه همان ثویر. هارون بن جهم بن ثویر بن ابو فاخته. منتها آن چیزی که داریم ابو الجهم است که در او اختلاف است، خیلی‌ها گفتند معتبر است.

اما سخن اصلی روی ابو خدیجه است که راوی مستقیم از امام است. ابو خدیجه مرحوم شیخ طوسی در کتاب فهرستش می‌داند کتابی به نام فهرست دارد. فهرست، ایشان گفته ضعیف است. جناب نجاشی گفته: «ثقة ثقة» یعنی یک بار هم نگفته، تکرار کرده، «ثقة ثقة». ما هم که در رجال می‌دانید دو تا رجالی شاخص‌مان، یکی شیخ طوسی است، یکی نجاشی است. بعضی‌ها می‌گویند: نجاشی مقدم است در اختلاف، اخیراً بعضی از فکرها پیدا شده که نه شیخ طوس مقدم است در اختلاف. بعضی‌ها می‌گویند: «تعارضاً تساقطاً» و چون نتیجه تابع اخصّ مقدمتین است، نتیجه می‌شود ضعیف.

مرحوم نائینی در بحث ولایت فقیه، می‌فرماید: ابو خدیجه هم خودش ضعیف است، هم روایتش ضعیف است. چون گاهی وقت‌ها طرف ضعیف است ولی روایتش ضعیف نیست. می‌گوید: نه ضعف خودش، سرایت می‌کند به روایت.

ابو خدیجه سه مرحله در زندگیش داشته، یک مرحله استقامت عقیده اش بوده است. یک مرحله، لیز خورد چه لیز

خوردنی. دو دفعه برگشت توبه کرد. ابو خدیجه شيعه بوده، بعد از طرفداران ابو الخطاب شد. ابو الخطاب یک فتنه‌ای ایجاد کرد در کوفه؛ ابتدا گفت: جعفر بن محمد پیغمبر است و من امام هستم، وصی جعفر بن محمد هستم. بعد دید این کم است، برای خودش کم است. آمد گفت: جعفر بن محمد خدا است. الله انگاری، در جریان غلو بوده، خدا انگاری ائمه. فقط هم ما علی اللّهی نداشتیم، جعفر اللّهی هم داشتیم.

آمد امام صادق را کرد خدا و خودش را کرد پیغمبر آن خدا. گفت: من هم پیغمبرش هستم در کوفه و عجیب این است که همین کوفه، همین شیعیان کوفه گاهی که می‌رسیدند به دخترش یک دختر داشت به نام زینب، می‌گفتند: «السّلام علیک یا بنت رسول الله» این «السّلام علیک یا بنت رسول الله» که به زینب بنت ابو الخطاب می‌گفتند، یعنی پدرت رسول الله است، الله امام صادق، پدرت رسول، تو هم دختر رسول الله. حتّی وقتی آمد مدینه خدمت امام - یک جایی یادم است خواندم - هفتاد نفر محافظ و همراه و... خیلی عجیب است. طرف نمی‌تواند قرآن درست بخواند، می‌ریزند دورش، اطرافش. طرف دانشجوی معماری فلان دانشگاه است، یک دفعه صبح بلند می‌شود، من فلان هستم، مثلاً امام زمان هستم، طلبه، معمم، درس خوانده، خاک بر سرت، معذرت می‌خواهم، این عقل تو کجا رفت؟! عقل خوب است، وحی بدون عقل... یا هر که هر چه رسید.

هفتاد نفر آمدند همراهش مدینه. حالا من گفتم محافظ، همراهش بودند، محافظ بودند. یک روز صبح آمد گفت: باید قیام بکنیم. فردا صبح شمشیرها پتان را بردارید، مسجد کوفه. هفتصد نفر شمشیر به دست، چوب به دست که می‌خواهیم قیام بکنیم. ریختند مسجد کوفه حالا یا بیرون مسجد یا مسجد، حکومت هم همه‌شان را درو کرد. تنها یک نفر سالم بود او هم ابو خدیجه بود، او هم زخمی شده بود، افتاده بود لای زخمی‌ها، این‌طور نوشتند. یک نفر فقط سالم ماند که او هم این آقا بود که زخمی شده بود، فکر کردند مرده، دیگر بلند شد خلاصه، خودش را جمع و جور کرد و البته بعد دو دفعه توبه کرد و برگشت. یک چنین حالتی این آقا دارد.

گفتند حالا شما می‌خواهید روایت این آقا را قبول بکنید؟ ولی بگویم به شما این یک طرف قضیه بود. این جریان بهائیت را یک موقعی مطالعه بکنید، یک کتاب خوبی هم امیر کبیر منتشر کرده. بهائیت و بابیت از همان علی بن محمد باب بود. یک بچه سیّد، یک جوانکی از شیراز یک چند ماهی درس خوانده، نخوانده، کسانی دنبال این آدم افتادند که با سواد بودند عام، خاص، مطلق، مقید، حاکم، محکوم، - دیدم من این‌ها را، کتاب‌هایشان را خواندم - وارد، مورود. مدرّس کفایه می‌افتد دنبال یک کسی که نمی‌داند کفایه چطور است، اگر به او بدهند وارونه دست می‌گیرد.

این یک طرف قضیه بود ولی داریم کسانی که می‌گویند: با ابو خدیجه این‌طور رفتار نکنید. آقای خویی می‌دانید از کسانی است که سخت‌گیر است در رجال. نه این‌که مبنایش هم مدرسه‌ای هست و باید ثقه عن ثقه عن ثقه، ایشان وقتی به این روایت می‌رسد، می‌گوید: صحیحی ابو خدیجه. بعد هم می‌گوید: ما تحقیق کردیم اظهر اعتبار این آدم است. این هم بالاخره یک کسی که هم ایستاده بر قلّه فقه است، هم رجال. ما اگر باشیم و تضعیف جناب نائینی ما با ایشان یک مقدار حرف داریم. جناب نائینی فرمود: این از خطابیّه است، حالت اعوجاج دارد. بسیار خوب، حالت اعوجاج اعتقادی می‌دانید لطمه نمی‌زند به صداقت طرف. طرف ممکن است واقفی باشد، فطحنی باشد، اصلاً غیر شیعیه باشد به نظر ما حتّی غیر مسلمان باشد حالا ولو بعضی‌ها زیر بار نمی‌روند یک یهودی است دروغ نمی‌گوید، قرائنی به دست دارد که راست می‌گوید. حالا یک روایت نقل کرد که حالت اعوجاج داشته و یک چیزی که من نفهمیدم این است که جناب نائینی می‌دانید ایشان روایات کافی را غیر قابل عبور می‌داند. ایشان می‌گوید اصلاً مناقشه در اسناد کافی که بعد روایتش را کنار بگذاریم کار عجزه است فکر می‌کنم، یک چنین تعبیری دارد.

چطور شد آقای نائینی این روایت که در کافی هست، شما چه می‌فرمایید؟ این روایت در کافی آمده حالا با یک مقدار تغییر ولی مطلب ما را دارد.

